قطب سی و ششم

حضرت صالح علیشاه

قطبُ العارفین و صالحُ المؤمنین، المُولَی المُؤتَمَن، الحاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه.
جنابش فرزند و خلیفه جناب حاج ملاّ علی نورعلیشاه ثانی و نوه حضرت آقای سلطانعلی شاه طاب ثراه است. تولدش هشتم ذی الحجه یکهزار و سیصد و هشت هجری قمری، مولدش قریه بیدخت گناباد، موطن و مسکن پدر و جدّ بزرگوارش بوده، تا حلول یکهزار و سیصد و بیست و هفت هجری که جدّ بزرگوارش حیات داشت، در تحت تربیت پدر و جدّ خود در بیدخت مشغول تحصیل علوم بود، و پس از شهادت جدّ عالیمقدارش فاصله‌ای نکشید که به اغوای اعدای خارجی و راهنمائی دشمنان داخلی فقر و درویشی، مردی یاغی و راهزنی طاغی به نام سالار خان بلوچ به گناباد آمده غفلتاً بیدخت مرکز عرفان را مورد یغما و چپاول قرار داد و جناب نورعلیشاه والد بزرگوار آقای صالح علیشاه را با تمام اقوام و اصحاب زندانی نمود. جنابش که این وقت در دسترس دشمنان و غارتگران قرار نداشت، بر حسب امر پدر بزرگوارش مخفی شده و شبانه با لباس مبدّل به طرف تهران فرار نمود و پس از آنکه بر اثر اقدامات ایشان و سایر فقرا و دوستان جناب نورعلیشاه از چنگ دشمنان مستخلص شده به تهران آمدند، پدر و پسر به دیدار هم مشعوف گردیدند. سپس جنابش در رکاب پدر به اصفهان مسافرت فرموده، به امر پدر برای تحصیل علوم در اصفهان با نویسنده این سطور در مدرسه صدر اصفهان متوقف و مسکن گزید و مدتی در محضر درس اساتید بزرگ مثل آخوند ملامحمّد کاشی و جهانگیر خان قشقائی و سایر مدرّسین آن ولایت به تحصیل علوم منقول و معقول مشغول بود تا اینکه پدر بزرگوارش وی را به تهران احضار فرمود و در شعبان یکهزار و سیصد و بیست و هشت به وی اجازه امامت جماعت و تلقین اذکار لسانی مرحمت فرمود. پس از آن در ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست و نه به دستگیری و ارشاد عباد مأمورش نموده و به لقب «صالح علیشاه» ملقب و مفتخرش فرمود. آنگاه در رمضان یکهزار و سیصد و سی، فرمان خلافت و جانشینی خود را برای وی صادر کرد و حضرت صالح علیشاه در همان سال به زیارت بیت الله مشرّف گردید.

دو سال بعد از این سفر، جنگ جهانی اول دنیا را دچار بی‌نظمی و اختلال کرده در گناباد هم که مدتی بود امنیت و آرامش داشت اغتشاش و اضطراب و عدم امنیت حکمفرما شد، لذا جناب نورعلیشاه ثانی فرزند برومند خود را برای حفاظت و رسیدگی به امور دنباله گذاشته و خود به تهران مسافرت فرمود و از تهران برای دیدن فقرا عازم کاشان شده و در کاشان به دست دشمنان مسموم و در پانزده ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و هفت رحلت فرمود و چنانکه گفتیم مسند فقر و امور فقرا را به فرزند خود آقای صالح علیشاه واگذار نمود.

جناب صالح علیشاه در یکهزار و سیصد و سی و هشت به عتبات عالیات مشرّف گردیده، سپس به خانقاه خود دربیدخت مراجعت فرمود. آنگاه در سال یکهزار و سیصد و چهل و دو، باز مسافرتی به تهران و پس از چهل روز مراجعت به وطن نمود. تا اینکه در سال یکهزار و سیصد و هفتاد و سه، کسالتی عارض آن جناب گردید که اجباراً به تهران و از تهران به ژنو برای معالجه رهسپار شده، در بیمارستان ژنو بستری و پس از سه ماه معالجه که عارضه نسبتاً مرتفع گردیده بود به وطن مراجعت فرموده. بیدخت را به قدوم خود غرق شادی کرد. اصل عارضه گرچه رفع شده بود ولی آثار آن از قبیل درد پای مشهور به فلبیت تا آخر عمر باقی و مزاحم حضرتش بود. به هرحال سفری هم در یکهزار و سیصد و هشتاد برای انجام عمره مقرّره و زیارت مرقد منوّر حضرت رسول (ص) به حرمین الشریفین مشرّف گردید. پس از آن غالباً دچار ضعف مزاج و کسالتهای تدریجی و متوالی بود تا اینکه شب پنج شنبه نهم ربیع الثانی یکهزار و سیصد و هشتاد و شش قمری مطابق شش مرداد یکهزار و سیصد و چهل و پنج، سه ساعت و نیم بعد از نصف شب هنگام شروع مؤذّن به اذان صبح داعی حق را اجابت و روح پر فتوحش به مقرّ اصلی پرواز و عموم فقرا را عزادار نمود.

حضرتش در تمام مدت حیات به امور کشاورزی اشتغال داشت و بر آبادی و عمران املاک و مزارع و حفر قنوات و ایجاد باغات همّت می‌گماشت. مخصوصاً در توسعه و تعمیم و بسط عمارات و صحن‌های مزار جدّ بزرگوارش حضرت سلطانعلی شاه، جدی وافی و سعی کافی می‌فرمود. مِن جمله برای ایجاد آبی در مزار مزبور که فاقد آب بود به حفر قناتی مشغول شد و چندین سال متوالی در کار آن جدیت نمود، تا بالاخره قنات را به آب گوارا رسانید و آب آن را وارد صحن مزار نمود که اکنون جاری و آباد، و به قنات صالح آباد موسوم و بحمدالله با آب کافی مظهر آن در مزار متبرّک است. و صحنی مفصّل وسیع با اطاقهای متعدد در مظهر قنات بنیاد فرمود که دارای باغچه‌های گل کاری زیبا و کرت‌های سبزی برای مصرف فقرای وارد به مزار است.

اوقات شریفش قبل از ظهر به رسیدگی امور زراعتی و ملاقات فقرا و واردین و عصرها به دادن درس از *تفسیر بیان السعادة* تألیف جناب سلطانعلی شاه می‌گذشت. حضرتش در ذیقعده یکهزار و سیصد و هفتاد و نه طبق فرمانی فرزند ارجمندش جناب حاج سلطان حسین تابنده را به خلافت و جانشینی خود تعیین و به لقب «رضا علیشاه» ملقب فرمود که پس از رحلت آن بزرگوار بر جای پدر متکی و به ارشاد عباد مشغول شد.

اولاد آن جناب:

جنابش هنگام رحلت هفت فرزند ذکور و یک دختر داشت.

پسران:

۱ - جناب حاج سلطان حسین تابنده «رضا علی شاه»

۲ - دکتر محبّ الله آزاده

۳ - دکتر نورعلی تابنده

۴ - دکتر نعمت الله تابنده

۵ - مهندس نصرالله تابنده

۶ - مهندس شکرالله تابنده

۷ - مهندس محمود تابنده.

مشایخ و مأذونین از طرف آن جناب:

۱ - حاج شیخ عبدالله حائری (رحمتعلی شاه) که از طرف جنابان سلطانعلی شاه و نور علیشاه نیز شیخ مجاز بود

۲ - حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی (منصور علی) که وی نیز از مشایخ جناب نورعلی شاه و در ابتدا هم خدمت جناب صالح علیشاه تجدید کرده و از طرف ایشان هم شیخ مجاز بود ولی در اواخر دچار وساوس شیطانی شده از مقام خود خلع و به راه خود سری شتافت

۳ - آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی)

۴ - حاج شیخ عمادالدّین سبزواری (هدایت علی) که این دو نفر نیز از مشایخ جناب نورعلیشاه بودند

۵ - حاج میرزا یوسف حائری (ارشاد علی)

۶ - آقای شیخ اسدالله ایزد گشسب گلپایگانی (درویش ناصرعلی)

۷ - آقای شیخ محمد امام جمعه اصطهباناتی (فیض علی)

۸ - حاج محمد خان راستین عراقی (درویش رونق علی)

۹ - آقا شیخ محمد فانی سمنانی (درویش ظفر علی)

۱۰ - آقای شیخ مهدی مجتهد سلیمانی تنکابنی (وفا علی)

۱۱ - آقای شیخ عبدالله صوفی املشی (درویش عزت علی)

۱۲ - آقای سید هبهٔ الله جذبی (ثابت علی)

۱۳ - آقا سید محمد شریعت قمی (درویش همت علی).

معاصرین جناب صالح علیشاه از علماء:

۱ - مرحوم آقا سید محمّد کاظم یزدی

۲ - مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی

۳ - مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی

۴ - مرحوم حاج آقا حسین بروجردی

۵ - آقای سید محسن حکیم

۶ - آقا سید محمود شاهرودی.

از عرفا و منسوبان به عرفان:

۱ - آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین

۲ - آقای مشهدی محمد حسن مراغه‌ای شهیر به محبوب علیشاه

۳ - آقای میرزا احمد عبدالحی مرتضوی و آقای حبّ حیدر رهبران ذهبیه

۴ - شیخ بهاءالدین پیشوای نقشبندیه

۵ - شیخ عثمان سراج الدّین پیشوای دیگری از نقشبندیه

۶ - شمس العرفا

۷ - حاج بهار علیشاه و حاج مطهر علیشاه رهبران خاکساریه.

از سلاطین:

۱ - احمد شاه قاجار

۲ - رضا شاه

۳ - محمدرضا پهلوی.